

بینید، چیزی به نام عملیات استشهادی از نظر بنده اصالت مستقل ندارد. یعنی مستقلاً نمی‌توان گفت که این یک روش اختصاصی است که ملزم به انجام آن هستیم. البته تکفیری‌ها دقیقاً همین کار را می‌کنند. آنها یک چیزی به نام «تک انتحاری» دارند. یک مرتبه یک تیپ انتحاری مواد منفجره به خود می‌بندند یا سوار بر ماشین‌های انتحاری می‌شوند و به طرف مقابل حمله می‌کنند. ما چنین چیزی نداریم. نه شیعیان لبنان (حزب‌الله) دارند و نه فلسطینی‌ها (حماس و جهاد اسلامی).

آنچه در مقاومت ضدصهیونیستی اصالت دارد، عملیات با هدف ضربه زدن به متجاوز است. هدف، جنگیدن با اوست.

حالا در این مسیر، دشمن هواپیما دارد که می‌تواند یک تن بمب را از بالا بر سر تو بریزد و تو این امکان را نداری که با همان روش، حتی ۲۰ کیلو بمب بر سرش بریزی. اوتانک دارد که از ۳ کیلومتری می‌زند و تو را هدف قرار می‌دهد، تو نهایتاً اسلحه‌ای داری که اگر درست عمل کند، در نهایت می‌توانی از چند صد متری به او شلیک کنی. در اینجا چه باید کرد؟

طرف فلسطینی می‌گوید که هواپیما و تانک ندارد، با مشقت ۵ کیلو، ۱۰ کیلو، یا ۳۰ کیلو مواد منفجره را شخصاً می‌برد به میان اسرائیلی‌ها و در همان لحظه می‌شود یک «تروریست»! خب این چه منطقی دارد؟

دقت کنید؛ در عملیات استشهادی، هدف فقط ضربه زدن به دشمن است. هدف کشتن خود نیست.

مجری عملیات اگر بتواند بمب را بگذارد و برگردد، حتماً این کار را می‌کند. ما در گذشته هم عملیات‌هایی داشتیم که مجری عملیات رفته، ضربه‌اش را زده و برگشته. چه در عملیات‌های انفجاری و چه در تیراندازی‌ها.

اصلاً اینکه اسم این نوع عملیات را «استشهادی» می‌گذارند، به دلیل این نیست که فرد می‌رود تا کشته شود، معنایش این است که فرد ریسک بالای کشته شدن را می‌پذیرد و می‌داند احتمال اینکه در این عملیات جان خودش را هم از دست بدهد، بسیار بالاست.

وقتی مجری عملیات بمبی را با خود به هدفش می‌رساند، معمولاً چاره‌ای ندارد جز اینکه خودش آن بمب را فعال کند. اینها از امکانات بسیار عادی استفاده می‌کنند و بمب‌هایی که می‌سازند کاملاً ابتکاری و به اصطلاح دست‌ساز است. یک بسته مدرن در اختیار ندارند که از راه دور آن را فعال کنند. گاهی هم پیش می‌آید که طرف می‌تواند به سلامت برگردد. درک این شرایط اصلاً سخت نیست به شرطی که بنای مان بر انصاف باشد.

برگردیم به سوال قبلی راجع به کشته‌شدگان این عملیات‌ها و اینکه آیا یک مبارز فلسطینی این حق را دارد که عملیات را در میان افراد عادی و غیرنظامی انجام دهد؟ بسیاری از ساکنان سرزمین‌های اشغالی شاید سال‌ها بعد در آنجا به دنیا آمده باشند و اصطلاحاً حاروح‌شان هم از گذشته خیرنداشته باشد.

اصل برای فلسطینی‌ها این است که عملیات را در اولین جایی که می‌توانند انجام دهند. مثلاً در عملیاتی که شهید «ریم الریاشی» انجام داد، هدف جای دیگری بود اما چون در پست ایست و بازرسی بیت حانون گیر افتاد و نمی‌توانست به هدف اصلی برسد؛ همان جا کار را تمام کرد.

اما این بحث که فکر کنیم در فلسطین اشغالی، صف افراد نظامی از غیرنظامی جدا است، دقیقاً به دلیل این است که با ماهیت اسرائیل آشنایی کامل نداریم. کسانی که این طور نگاه می‌کنند، فکر می‌کنند در ماجرای فلسطین، یک کشور به کشور دیگر حمله کرده و آنجا را اشغال کرده است. اما فلسطین را نه یک کشور دیگر، بلکه مهاجرینی از سراسر دنیا با کمک خارجی اشغال کردند و آنجا را کشوری جدید اعلام کردند؛ بدون تمایل و خواست مردم بومی آنجا و با جبر و زور. هیچکس منکر این بخش از ماجرا نیست، فقط برایش توجیه می‌تراشند. این مهاجرت هنوز هم با شدت ادامه دارد.

همین الان نزدیک به نیمی از ساکنین فعلی سرزمین‌های اشغالی، همان مهاجرین ۳۰-۴۰ سال اخیر هستند. مگر می‌شود که اطلاعی از ماجرا نداشته باشند؟ اینها دقیقاً می‌دانند که به کجا می‌آیند چه وضعیتی در انتظار آنها است. بخش دیگری هم که از قبل تر بودند، اصلاً خودشان به وجود آورنده این وضعیت هستند و لاقلاً ۳ بار با اعراب جنگیدند.

اینجایی خبری به هیچ وجه صدق نمی‌کند و خیلی از آنها اگر امکانش را داشته باشند، رها می‌کنند و می‌روند. از طرف دیگر، اگر این روش اشغال و مهاجرت منطقی و مشروع باشد، از این به بعد هر قومی می‌تواند روی همین مسیر عمل کند و بعد از گذشتن چند نسل، مشکلش با صاحبان آن سرزمین رفع شود.

همین گروه، دلیل اینکه نمی‌توانند دول کنند و بروند چیست؟

وقتی این مهاجرین وارد سرزمین‌های اشغالی می‌شوند، دولت چنان دست و پای آنها را می‌بندد که امکان رفتن ندارند. به آنها خانه، ماشین، کار و وام‌های بلندمدت می‌دهند. برای همین وقتی می‌بیند اینجا برایش ناامن است و نمی‌تواند برود، بالاخره می‌خواهد از خودش دفاع کند، لذا اسلحه دست می‌گیرد.

این مهاجرین به معمولاً در شهرک‌ها ساکن می‌شوند، نه راه پس دارند، نه راه پیش. اصلاً اسرائیل از اینها به عنوان سپر دفاعی برای مراکز جمعیتی اصلی‌اش استفاده می‌کند. شهرک‌نشین‌ها حتی از ارتش اسرائیل هم وحشی‌ترند. به اینها آموزش داده می‌شود. نه فقط آموزش در مدارس بلکه در

پادگان‌های نظامی. در همان آموزش‌ها به آنها گفته می‌شود که در چه شرایطی دارند زندگی می‌کنند. اینها اجازه حمل اسلحه و تیراندازی دارند. دقت کنید! اتباع دولت اسرائیل، اعم از زن و مرد، از ۱۵ سالگی تا ۵۰ سالگی سرباز ارتش اسرائیل هستند. چند ماه خدمت می‌کنند و بقیه‌اش را به عنوان سرباز احتیاط هستند. اسرائیل نزدیک به نیم میلیون سرباز احتیاط دارد. این رقم نسبت به جمعیت اسرائیل، وحشتناک است. یعنی تقریباً اکثر نیروی انسانی فعال آن نظامی هستند. بد نیست بدانید که اسرائیل به لحاظ تعداد نظامیان نسبت به جمعیت، در دنیا مقام سوم را دارد. مردم و ارتش بین خودشان مرزی قائل نیستند و به خودشان «ملت مسلح» می‌گویند. همه اجازه حمل سلاح دارند و همه مسلح‌اند. مردم ماعوماً قوانین سرزمین‌های اشغالی را نمی‌دانند.

اما اینکه چرا در میان کشته شده‌های عملیات فلسطینی، زن، پیرمرد، پیرزن و بچه هم دیده می‌شوند، من خیلی منطقی سؤال می‌کنم: اگر دزدی به خانه شما بیاید و زن و بچه‌اش را هم با خودش بیاورد، آیا برای او حقی ایجاد می‌کند؟ یعنی چون او زن و بچه‌اش را هم آورده، شما واکنشی نشان نمی‌دهید؟

همان‌طور که در عملیات استشهادی، «کشتن خود» هدف نیست، مجری عملیات نمی‌خواهد زن و بچه را هم بکشد و نمونه‌اش را شما در یکی از عملیات‌های استشهادی اخیر هم دیدید که مجری عملیات به زنان و کودکان گفته بود از آنجا دور شوند، ولی چه چاره دیگری دارد؟ فلسطین میدان جنگ است و این مسئولیت بر گردن کسانی است که زن و بچه‌شان را وسط میدان جنگ آورده‌اند. مگر خود فلسطینی‌ها می‌توانند صف خودشان را از خانواده‌هایشان جدا کنند؟ مثلاً در کرانه باختری، فلسطینیان مبارز، کشور و محدوده مستقل ندارند که اسلحه به دست‌هایشان زمان مأموریت بروند آنجا و محل استقرارشان با غیرنظامیان فرق داشته باشد. طرف در خانه خودش زندگی می‌کند و هم‌زمان هم به صورت مخفیانه عضو مقاومت ضدصهیونیستی است. چطور می‌شود اینها را از هم تفکیک کرد؟

شما اول باید یک سری اصول را ببینید تا بتوانید در مورد این مسائل بحث کنید. شما اول باید اصل مسأله اشغالگری را بفهمید و قبول داشته باشید. برخی منکر اصل ماجرا می‌شوند.

مردمی در سرزمینی بودند و فرض کنیم اصلاً مسلمان هم نباشند. عده‌ای آمدند با زور اسلحه در سرزمین آنها مسقر شدند و اسم سرزمین را هم عوض کردند و حالا به آنها می‌گویند از این به بعد ما حاکم اینجا هستیم و شما هم اگر می‌خواهید اینجا باشید، شهروند درجه دو و سه هستید. اگر هم نمی‌خواهید، بروید. بعد هم آنقدر از آنها کشتند تا بترسند و سرزمین خودشان را ترک کنند

مثلاً بحث فروش زمین را پیش می‌کشند.

اینکه فعل اشغالگری واقع شده، یک حقیقت است. نمی‌شود آن را بپایاند. فروش زمین هم اصلش دروغ است. یهودی‌های مهاجر هم نهایتاً ۵ تا ۶ درصد زمین‌ها را خریدند. اصلاً شما بگو ۱۰ درصد، ۳۰ درصد. این چه حقی برای طرف مقابل ایجاد می‌کند؟

یک مدت هم مد شده بود به کسانی که زمین‌هایشان را فروختند فحش می‌دادند. آیا کسی که زمین را به دیگری فروخته، با این نیت داده که او بیاید آنجا حاکمیت تشکیل دهد؟ اصلاً چنین حقی دارد؟

اگر یک ایرانی ۱۰ هکتار کارخانه‌اش را به یک آلمانی بفروشد، یعنی آلمان بیاد آنجا حاکمیت تشکیل دهد؟ کجای دنیا چنین حقی به اومی دهند؟ یا مثلاً کسی یا گروه ثروتمندی بیایند همه منطقه اکباتان تهران را بخرند و آنجا حکومت تشکیل بدهند و شروع کنند به حمله به محلات دیگر تهران.

شما اول باید مسأله اشغال را به رسمیت بشناسید. خیلی از کسانی که بحث می‌کنند، اشغال را به رسمیت نمی‌شناسند. امروز اسرائیلی‌ها موفق شده‌اند با تبلیغات وسیع، اصل قصه را برعکس نشان دهند. جوری بحث می‌شود که انگار ساکنان بومی جای مهاجران را تنگ کرده‌اند. اصل ظلمی که به فلسطینی‌ها می‌شود همین است.

دقت کنید؛ پیچیده نیست. فلسطین سرزمین مردمی بوده که چند هزار سال آنجا ساکن بوده‌اند. اینکه از چهارگوشه دنیا، میلیون‌ها نفر را با پشتیبانی مسلحانه کوچ بدهی به آنجا، بعد هم همه‌شان را مسلح کنی که از خودتان

دفاع کنید، ما هم کنارشان هستیم، معنایش این نمی‌شود که حالا کشوری جدید ایجاد شده است. در حقیقت یک پایگاه نظامی تأسیس شده و ساکنان بومی برای رسیدن به استقلال، چاره‌ای جز اخراج اشغالگران ندارند.

حالا برای حمله به اشغالگر، دیگر نمی‌شود گفت تو به پادگان دشمن حمله کن ولی به غذاخوری او حمله نکن. به محل استراحت سربازها حمله نکن. به رختشوی خانه حمله نکن. به بوفه حمله نکن. نمی‌شود برای کسی که از خانه‌اش اخراج شده، قواعد مبارزه تعیین کرد. حق نداری مسلح باشی، حق نداری داد بزنی، به هیچ وجه حق نداری متعرض اشغالگران بشوی، فقط حق داری بمیری، یا بروی.

زن‌ها از چه زمانی و با چه رویکردی وارد صحنه عملیات استشهادی شدند؟ چون در ابتدا با ورود آنها مخالفت‌های جدی می‌شد و گروه‌هایی مثل حماس و جهاد قبول نمی‌کردند و مثلاً کسی مثل «دارین ابوعیشه» با اینکه عضو حماس بود، رفت و با گروه شهدای الاقصی (فتح) عملیات کرد.

در بین جوامع آسیای غربی خصوصاً مسلمانان، درگیر کردن زن با جنگ، اخلاقی نیست. از این منظر که خلاف غیرت مردانه است. ورود زن به جنگ را نشانه این می‌دانند که مردی باقی نمانده است، ضمن اینکه دستگیری زن‌ها ممکن بود تبعاتی داشته باشد که برای جامعه سنتی و اسلامی قابل پذیرش نبود. زن در سرزمین‌های اشغالی برخلاف چیزی که در غرب نمایش می‌دهند، در میان طیف مذهبی شدت دارای حرمت است.

ورود زنان به مبارزه در فلسطین از دو طریق بود، یکی گروه‌های ملی‌گرا مثل جبهه خلق و فتح که محدود بود.

مثل دلال‌المغربی و وفادریس بله. یکی هم گروه‌های مذهبی مثل حماس و جهاد که دقیقاً به دلیل اصرار خود این خانم‌ها و جامعه زنان مذهبی فلسطین، آنها را برای ورود به عرصه مبارزه پذیرفتند.

شاید یک دلایل هم این باشد که زن‌ها ظرفیت ناشناخته و جدیدی برای انجام این عملیات‌ها داشتند.

این حرف درستی است. یعنی فلسطینی‌ها به قدری تحت فشارند که دیگر خط قرمز برایشان معنایی ندارد، ولی بازم اینها تلاش کردند تا زن‌ها کمتر وارد شوند.

فلسطینی‌ها امکان خیلی بیشتری برای استفاده از زن‌ها داشتند اما نکردند و همین حضور محدودشان هم بیشتر حالت نمادین و پیام داشت که بگویند تا چه حد این جامعه تحت فشار است.

این عملیات‌ها تا چه حد مؤثر بوده است؟ ما گاهی می‌بینیم که مثلاً یک کشته، دو کشته و یا فقط چند زخمی از طرف مقابل می‌گیرند و گاهی حتی همان زخمی‌ها هم حاصل نمی‌شود. چه منطقی پشت این عملیات‌ها با این همه سختی وجود دارد؟

در عملیات استشهادی، تلفات در اولویت دوم قرار دارد. مهم رسیدن به هدف و ایجاد ناامنی است. در عملیات آخر که شهید «عد فتحي» آن را انجام داد، یک جوان توانست چندین ساعت تل‌آویو را به هم بریزد و امنیت آن را زیر و رو کند ولی در نهایت ۳ یا ۴ نفر کشته شدند.

وحشتی که او با این عملیات ایجاد کرد از برخی جهات در ۲۰ سال اخیر بی‌نظیر بود. اسرائیل مجبور شد نیروهای سایروت متکال را به میدان بیاورد که آخرین بار یادمان نیست چه زمانی وارد صحنه شده بودند.

فکر می‌کنم آخرین بار در دهه ۸۰ میلادی برای گرفتن دلال‌المغربی بود.

تازه دلال‌المغربی با یک تیم مسلح از خارج سرزمین‌های اشغالی آمده بود. این جوان از داخل فلسطین آمد و با یک اسلحه سبک که تهیه‌اش در تل‌آویو به مراتب سخت‌تر از مواد منفجره است، چند ساعت پایتخت اسرائیل را از حالت عادی خارج کرد.

قبل تر گفته‌ام که فلسطین را مهاجرین خارجی اشغال کردند و مهاجر هم امنیت برایش یک رکن است. اصلاً مهاجرت می‌کنند که امنیت بیشتری برای زندگی داشته باشند. حالا این عملیات‌ها امنیت را از آنها می‌گیرد. این بزرگ‌ترین ضربه است.

نبرد ضد صهیونیستی، نبرد ضد مهاجرت و استقرار مهاجران است. برای جنگیدن با این ماهیت باید چکار کرد؟ اول باید امنیت را از اوسلب کرد.

تأثیر این عملیات‌ها را سال ۲۰۰۵ در غزه دیدیم که اسرائیل مجبور شد آنجا را ترک کند.

تأثیر دیگر آن در معکوس کردن روند مهاجرت است. یعنی افرادی که می‌خواهند به این سرزمین بیایند، با اولین بهانه منصرف شوند. این حجم اشغال را کم می‌کند.

اما گفته‌ام، در این صحنه، طرف مقابل با بمب‌افکن، بمب‌های چند تُنی روی سر فلسطینی‌ها می‌ریزد، اما مبارز فلسطینی با نفر، بمب را می‌برد و منفجر می‌کند. می‌گویند من نمی‌خواهم کشته شوم ولی چاره دیگری ندارد. کجای این مسأله غیرمنطقی است؟ فلسطینی‌ها هم اگر می‌توانستند موشک نقطه زن بخرند، قطعاً به جای آنکه جوانان مهندس، وکیل و معلم خود را با بمب و اسلحه به میان اشغالگران بفرستند، از همان موشک‌ها استفاده می‌کردند.